



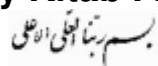
Holy Kitab I Iqan

بسم ربنا العلی الاعلی

Part 1

Credits

Holy Kitab I Iqan



Downloaded in GIF format from
<http://www.h-net.org/~bahai/areprint/baha/G-L/I/iqan1893/iqan1893.htm>

Converted by
webmaster@ishwar.com

For more sacred texts, visit:
www.ishwar.com

ارشان بی

بسم ربنا العلی العلی

الباب المذكور فی بیان آن عباد و لن یصلوا الی شاطئ
بحر العرفان الا بالانقطاع الصوف عن کل من فی السموات
والارض قدسوا نفوسکم یا اهل الارض لعل تصلقن الی المقام الی
قد رانتم لکم و ته خلن فی سرادق جلده الله فی سما الی
مرفوعاً جوهر این باب آنکه سالکین سبیل ایمان و طاعت
کاموس ایتقان باید نفوس خود را از جمیع شوائب و عیبه
پاک و متدلس نمایند یعنی کوشش را از استماع اقوال و

از ظنونات متعلقه بسجرات جلال و روحه از تعلق با سبأ
ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فائیه و متوکلین علی الله و
توسلین الیه سالک شوند تا آنکه قابل تجلیات اشراق
شموس علم و عرفان الهی و محفل ظهورات فیوضات غیب
ناقنای گردند زیرا اگر عجب بخوابد اقوال و اعمال و
فخسال عباد را از عالم و جاہل مسینه ان معرفت حق
و اولیای اوست دارد و هرگز برضوان معرفت رب الهی
داخل نشود و بصیون علم و حکمت سلطان احدیت فائز گردد
و هرگز بر منزل بقا نرسد و از جام قرب و رضامزد
نگردد ناظر بایام قبل شوید که چه قدر مردم از احوالی و ادائی
همیشه منتظر ظهورات احدیه در سبیل قدسیه بوده اند
بجستی که در جمیع اوقات و اوان ترصد و منتظر دعا و دعا و تحضر
مینمودند که شاید نیم رحمت الهیه بوزیدن آید و جمال خود
از سدق غیب بفرصه ظهور قدس مگذارند و چون
ابواب غایت مفتوح میگردد و دید و غلام مکرمت مرتفع

چشم

و شمس غیب از افق قدرت ظاهر شد جمیع کذیب منمونه
 و از لغا، او که عین لغت است احقر از محبتند خواجه
 تفصیل آن در جمیع کتب سماویه مذکور و مسطور است حال
 قدری تأمل نمایند که سبب اعتراض ناس بعد از طلب
 و آمال ایشان چه بود و قسمی هم اعتراض نمودند که زبان
 و بیان و تقریر و تحریر همه از ذکر آن عاجز و قاصر است
 و احدی از مظاهر قدسیه و مطالع احدیه ظاهر نشد مگر آنکه
 با اعتراض و انکار و احتجاج ناس مبتلا گشت چنانچه
 میفرماید یا حسرة علی العباد ما یتیم من رسول الاکانوا
 به استخفون و در مقام دیگر میفرماید و بهت کل امة برهم
 یأخسذوه و جادوا بالباطل لیسد حضوا به الحق و همچنین
 کلمات منزله که از غمام قدرت صمدانیه و سارحوت ربانیه
 نازل شده زیاده از حد احصا و احاطه عباد است و الو
 الا فنده و صاحبان بصیر را سوره بود و کفایت میکند قدری
 در آن سوره مبارکه که تأمل فرمائید و بفطرت اصلیه تدبر

نماید تا قدری بر بدایع امور انبیا و رده و کذب کلمات
 نفی اطلاع یابد شاید ناس را از موطن غفلت نصایب بیا
 وحدت و معرفت الهیه بر و از و هید و از زلال حکمت لایزال
 و اثبات حشره علم ذی الجلال بیا شامید و مرزوق کردید
 نیست نصیب نفس مجرور و از مایه منزله قدسیه باقیه
 بر ابتلائی انبیا و علت سبب اعتراضات خدا و بر
 آن شمس هویت آگاه شوید بر کثرتی از امور اطلاع
 یابد و دیگر هر چه اعتراضات مردم را بر مشارق شمس
 صفات احدیه بیشتر ملاحظه کنید در دین خود و امر الله
 و راسخ تر شوید بعضی از حکایات انبیا مجلا و در آن
 الواح ذکر شود تا معلوم و بهترین آید که در جمیع اصحاب
 و اقران بر مقام قدرت و مطلق عزت وارد میاوند
 آنچه را که قلم از ذکرش نجل و منفعلت شاید این اذکار
 سبب شود که بعضی از ناس از اعتراض و اعتراض علما
 و جمال عصر مضطرب نشوند و بلکه بر ایقان و اطمینان نشان بخیزند

و از جمله آنبسیار فوج بود که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود
 و جماد را بودی امین روح دعوت فرمود و احدی او را
 اجابت ننمود و در هر یوم قدری ایذا و اذیت بران نمود
 مبارک وارد میاوردند که یقین بر ملاکت او می نمودند و چه
 راتب سخریه و استخرا و کنایه که بر آنحضرت وارد شد
 چنانچه میفرماید و کلاما علیه ملا من قوم سخر و امنه قال ان سخر
 منافات سخر منکم کما سخر من فوف تقلمون و بعد از مدت ها
 چند مرتبه وعده انزال نصر باصحاب خود فرمودند و بعد
 معین و در هر مرتبه بدام شد و بعضی از ان اصحاب محدوده
 بعلت ظهور بداعراض می نمودند چنانچه تفصیل ان در اکثر
 کتب مشهوره ثبت شده و البته بنظر عالی رسیده یامیر
 تا آنکه باقی نماند از برای آنحضرت مگر چهل نفس و یا هفتاد و دو
 نفس چنانچه در کتب و اخبار مذکور است تا آنکه بالاخره
 ندا از رب لا تدز علی الارض من الکافرین و یا را از جان
 برکشید حال قدری تاقل باید که سبب چه بود در اینست

ان عباد باین قسم استراض نمودند و استراحت نمودند و
 قبض نفی تلخ اثبات مفتخر و فائز نشدند و دیگر چرا و عدد
 الهی بداند که سبب او با بعضی مقبلین شود بسیار تأمل با
 تأمل اسرار امور غیبی واقف شوید و از طیب معنوی کلمات
 حقیقی بونی برید و تصدیق نمایند که امتحانات الهیه همیشه در نما
 عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب
 و حق از باطل و هدایت از ضلالت و سعادت از شقاوت
 و خیر از کل ممتاز و معلوم شود چنانچه فرموده الله عز
 و جل انما یستوی فی العلم الا بعد
 از نوح جمال بود از مشرق ابداع مشرق شد و قریب به مقصد
 نه او ازید با خلاف احوال مردم را برضوان قرب ذی
 الجلال دعوت نمود و چه مقدار بطایفه مثل غیث باطل بر آن
 حضرت بارید تا آنکه کثرت دعوت سبب کثرت اعراض
 شد و شدت استقامت علت شدت انماض گردید و لایزال
 الکافین کفر هم الاضارا و بعد بیکل صاحبی از رضوان

غیر

غیبی معنوی قدم بیرون نهاد و عباد را بشیر لعلی قرب
 باقیه دعوت نمود و صد سینه او ازید امر با و امر الهی و نبی
 از منای میفرمود ثمری بخشید و اثری ظاهر نیامد و چند مرتبه
 غیبت اختیار فرمود تا آنکه آن جمال ازلی ناس را جز
 بمیدینه احدیه دعوت نمینمود چنانچه میفرماید و الی شود
 اخایهم صاکحاً قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره الی
 اخر القول قالوا یا صاحب قد کنت فیما مرجوا قبل هذا اثیننا
 ان نعبد ما یعبداً ابائنا و اتنا لفی شک مما تدعونا الیه مرید
 و یح فادیه بخشید تا آنکه بصبحه جمیع بنابر راجع شدند و بعد
 خلعت کشف نقاب نمود و علم بدی مرتفع شد و ابل ارض
 نور تقی دعوت فرموده هر چه مبالغه در نصیحت فرمود
 جز خد ثمری نیارود و غیر غفلت حاصلی بخشید الا الذین هم
 یقطعوا کلماتهم الی الله و عرجوا بحسب احی الایقان الی مقام حبله
 الله عن الادراک مرفوعاً و تفصیل انحضرت مشهور است که
 چه مقدار اعدا حاطه نمودند تا آنکه نار حسد و عراض افروختند

شد و بعد از حکایت نار ان سراج الهی را از بلد خسراج
 نمودند چنانچه در همه رسائل و کتب مذکور است و بعد از آن
 او منقضی شد تا نوبت بموسی رسید و آنحضرت بقضای او
 و بقضای معرفت از فاران محبت الهیه با ثقیان قدرت
 و شوکت صدهائیه از سینای نور بصره ظهور ظاهر شد
 و جمیع من فی الملک را بملکوت بقا و امان شجره و فاد عوت
 نمود و شنیده شد که فرعون و ملا او چه عتراضها که نمود
 و چه مقدار احوال غفوات از انفس مشر که بران شجره طریقه
 وارد آمد تا بحدی که فرعون و ملا او بمبت کاش شدند که ان
 نارسیده ربانیه را از مارتکذیب و اعراض افسرد و محمود
 نمایند و غافل از اینکه نار حکمت الهیه از آب عنصری افسرد
 نشود و سراج قدرت ربانیه از باد های مخالف خاموش
 نپذیرد بلکه در بنیقام ما سبب اشتغال شود و ما و عقلت
 خط لوانتم بالبصر احدیه مظهر و فی رضی الله تسکون
 و چه بیانی خوش فرمود مؤمنان فرعون چنانچه حکایت

اور رب العزة برای حبیب خود میفرماید و قال رجل
 مؤمن من آل فرعون یحکم ایمانه اقلقون رجلاً ان یقول
 ربی الله وقد جاءکم بالبینات من ربکم و ان یک کاذباً
 فخلیه کذبہ و ان یک صادقاً یتوبکم بعض الذی یتوبکم ان
 الله لایهدی من یوسوس کذاب و بالآخره امر بجائی کشید
 که همین مؤمن را بنهایت عذاب شهید نمودند الا الله الله علی
 القوم الظالمین حال قدری در این امورات تأمل فرمایند
 که چه سبب اینگونه اختلافات بوده که هر ظهور حقیقکه در امکان
 از افق لامکان ظاهر میشد اینگونه فساد و اغتشاش و ظلم و
 انقلاب در اطراف عالم ظاهر و هوید میگشت با آنکه جمیع
 انبیاء در حین ظهور خود مردم را بشارت میدادند مبنی بعد و
 علامتی از برای ظهور بعد ذکر میفرمودند چنانچه در همه کتب
 مسطور است با وجود طلب و انتظار ناس بظاهر قدسیه و ذکر
 علامات در کتب چرا باید اینگونه امور در عالم رود بد که
 جمیع انبیاء و اصفیاء را در هر عهد و عصر اینگونه ظلم و جور و تعدی

نمایند چنانچه میفرماید افکلاما جا کلم رسول مبالا تهوی نفسکم استیکم
 ففریقا که بتم و سر یقا تفلون میفرماید هر زمان و عهد که
 آمد بسوی شما رسولی از جانب پروردگار بغیر هوای نفس
 شما تخر نمودید و موقن نشدید و گرویی از ان بسیار نکند
 نمودید و گرویی را میکشید آتش را تل فرماید که سبب
 افعال چه بود که باین قسم باطلعات جمال فی الجلال سلوک
 می نمودند و هر چه که در ان از من سبب اعراض و اغراض
 اتعبا بود حال هم سبب اغفال این عباد شد و اگر بگوئیم
 البته کامل و تمام نبود لهذا سبب اعتراض عباد شد این
 کفریت صراح لاجل آنکه این نجایت از فیض فیاض دور است
 و از رحمت مبطله بطیه که نفسی را از میان جمیع عباد برگزید
 برای خلق خود و باو محبت کافیه و افیه عطا فرماید و مع ذلک
 خلق از عدم اقبال باو معذب فرماید بلکه لم یزل جود
 سلطان و جود بر همه ممکنات بطور نظام نفس خود احاطه
 فرموده و انی نیست که فیض او منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت

از غلام غیایت او ممنوع کرد پس نیست این امورات محدثه
 مگر از انفس محدوده که در وادی بس و غرور حرکت نمایند
 و در صحرائی بعد سیر نمایند و بطونات خود و هر چه از علمای
 خود شنیده اند بهمازاتاسی نمایند لهذا غیر از اعراض
 امری ندارند و حسن اغراض حاصلی نخواهند و این معلوم است
 نزد هر ذی بصری که اگر این عیب در ظهور هر یک از مظاہر
 شمس حقیقت چشم و کوشش و قلب را از آنچه دیده و شنیده
 و ادراک نموده پاک و مقدس ننمودند البته از جمال
 محروم نمایند و از سرم قرب و وصال مطلع قدسیه
 ممنوع می گشتند و چون در هر زمان حجت را بمعرفت خود
 که از علمای خود شنیده بودند میزان می نمودند و بقول
 ضعیفه انفسا موافق نمی آمد لهذا از اینگونه امور غیر بر
 از ایشان در عالم ظهور بطور می آمد و در همه اوقات سبب
 عباد و منع ایشان از شاطی بحرا حدیه علمای عصر بوده اند که
 زمام مردم در کف کفایت ایشان بود و ایشان هم بعضی نظر

بخت ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت ناس را فتح میسینودند
 چنانچه همه انبیا باذن و اجازه علمای عصر سبیل شهادت
 نوشیدند و با علی اقی نعمت پرواز نمودند چه ظلمها که از روی
 عهد و علمای عصر بر سلاطین وجود و جوار بر مقصود وارد
 و باین ایام محدوده فانیه قانع شدند و از ملک لایقنی باز نماندند
 چنانچه چشم از مشاهده انوار جمال محبوب بی نصیب ننمودند
 و کوشش از بدایع لغات و رقعات مقصود محروم ساختند
 نیست که در جمیع کتب سماویه ذکر احوال علمای عصر
 چنانچه میفرماید یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله و انتم
 تشبهون و همچنین میفرماید یا اهل الکتاب لم تبسوا الحق
 بالباطل و تکتمون الحق و انتم تقسمون و در مقام دیگر میفرماید
 قل یا اهل الکتاب لم تصدقوا عن سبیل الله و این معلوم است
 که اهل کتابیکه صد نموده اند مردم را از صراط مستقیم علمای
 آن عهد بوده اند چنانچه اسم و رسم جمیع در کتب مذکور
 و از کلمات و اخبار مستفاد میشود و انتم بطرف الله

تظرون پس قدری بدیده بصیرت الیه در آفاق عالم ربانی
 و انفس کلمات تائمه صمدانیه تعقل فرمایند تا جمیع اسرار حکمت
 روحانیه بی سجات جلال از خلف سر ذوق فضل و افضال
 ظاهر و هویدا شود و کلیه اعتراض مردم و احتجاجات ایشان از
 عدم ادراک و عرفان حاصل شده مثل بیاناتیکه طلعات
 کمال حق در علامات ظهور بعد فرمودند ان بیانات را ادراک
 نمودند و بحقیقت ان واصل نشدند پس علم فساد برافرا
 و ریایات فتنه برپا نمودند و این معلوم است که تاویل کلمات
 حمایات از لیه را جز بنیای کل از لیه ادراک نمایند و نجات و قفا
 مخویه را جز بمعامل اهل بقا نشود و هرگز قطعی ظلم از شراب
 سبطی عدل نصیب ندارد و فرعون کفر از بیضای موتی
 اطلاع نیابد چنانچه میفرماید و ما یعلم تاویل الا الله و لکن
 فی العلم مع ذلک تاویل کتاب را از اهل حجاب مستفسر
 شدند و علم را از منبج او اخذ نمودند مثل احوال پیام
 گذشت و انوار عیسی از فجر روح عالم را احاطه نمود جمیع

یهود اعتراض نمودند که ان نفس که در تورات موعود است
 باید مرقع و مکمل شریع تورات باشد و این جوان با صریح
 که خود را مسیح الهی بنامد حکم طلاق و سبب را که از
 حکمای اعظم موسی است نسخ نموده و دیگر آنکه علامت ظهور
 ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز منتظران ظهورند که در تورات
 مذکور است چه قدر از مظاهر قدس احدیه و مطالع نورانی
 بعد از موسی در ابداع ظاهر شده و هنوز یهود بحجبات نفسیه مشغول
 و ظنونات انگیخته نفسانیة متحجب بوده و دستند و منتظرند که
 مجبور باعلامات مذکوره که خود ادراک نموده اند کی ظاهر
 خواهد شد که لک اخذیم الله بنخسبم و اخذ غنیم روح
 الایمان و غنیمت بارکانت فی ماوتیه انجیم و این نبود مگر از
 عدم عرفان یهود عبارات مسطوره در تورات را که در علایم
 ظهور بعد نوشته شده چون بحقیقت آن فی نبردند و بظواهر
 چنین امور واقع نشد لکن از جمال عیوی محروم شدند و
 بقار الله فایز گشتند و کانون من المنتظرین و لم یزل و لایزال

جمع

جمیع اعم بین جلیات افکار نالایقه تمسک جست و از عیونها
 لطیفه رقیقه جاریه خود را بی بسره و بی نصیب نمودند و
 کشف این اسرار بعضی از عبارات بسیار بدیع لغات حجاز
 در الواح مسطوره قبل که برای یکی از احباب نوشته شده بود
 مذکور گشت و حال هم بتغنیات خوش عراقی نظر خوا
 انجناب در این اوراق مجدداً ذکر نمایم که شاید شناس
 صحرائی بعد از حیرت و دلالت نماید و مکتشمان
 بیابانهای حجر و سیراقرا انجام قرب و وصال رساند تا غلام
 ضلالت مرتفع شود و آفتاب جهان تاب بدست از افق جان
 طالع گردد و علی الله التکل و به استعین لعل بحری من درالعلم
 یا یحیی به افیة الناس لبقو من التکل عن مراد غفلتتم و سمعن
 اطوار و رفات الفردوس من شجر کان فی الروضة الایة
 من یدی القدره باذن الله مغروسا بر اولی العلم معلوم
 و واضح بوده که چون نار محبت عیوی حجابات حدود و یهود
 سوخت و حکم انحضرت فی الجمله جریان بر حسب ظاهریت

روزگار

بغیر

روزی انحال غیبی بعضی اصحاب روحانی ذکر فراق فرمودند
 و نار اشتیاق افروختند و فرمودند که من میروم و بعد
 میآیم و در مقام دیگر فرمودند من میروم و میآید دیگری
 تا بگوید آنچه من بگفته ام و تمام نماید آنچه را که گفته ام و این دو
 عبارت فی الحقیقه یکیت و انتم فی مظاہر التوحید بحسن الله
 تشدد وین و اگر بیدیده بصیرت معنوی مشاهده شود فی الحقیقه
 در عهد خاتم هم کتاب عیسی و امر او ثابت شد در مقام اسم
 که خود حضرت فرمود منم عیسی و آثار و اخبار و کتاب عیسی را
 هم تصدیق فرمود که من عند الله بوده در انجمن تمامند
 در خودشان فرقی مشهود و نه در کتابشان غیرتی ملحوظ زیرا
 که هر دو قائم بامر الله بودند و هم ناطق بذکر الله و کتاب
 هر دو هم شعر بر او امر الله بود از اینجهت است که خود عیسی فرمود
 من میروم و مراجعت میکنم بمثل شمس که اگر شمس الیوم بگوید
 من شمس یوم قبل صادق است و اگر بگوید در حدود یومی
 غیر آن صادق است و همچنین در آیام ملاحظه نمایند که اگر گفته

که کل کشتی اندر صحیح و صادق است و اگر گفته شود که بعد و دایمی
 و رسمی غیر عمد انهم صادق است چنانچه می بینی باینکه یک شی
 با وجود این در هر کدام اسمی و یکو خواصی دیگر و رسمی دیگر منظور شود
 غیر آن نیشود و بهین بیان و قاعده مقامات تفصیل و فرق
 و اتحاد مطابق قدسی را در آن فرماید تا تلویحات کلمات آن
 بعد از شمار و صفات را در مقامات جمع و فرق عارف شوی
 واقف گردی و جواب مسئله خود را در موسوم نمودن انجیل
 ازلی در هر مقام خود را با اسمی و رسمی بتایید بیانی و بعد اصحاب
 و تلامذ انحضرت استند عالموندند که علامت رحمت و
 رحمت و چه وقت این ظاهر خواهد شد و در چند مقام این
 سوال را از ان طلعت بمثال نمودند و انحضرت در هر مقام
 علامتی ذکر فرمودند چنانچه در انجیل اربعه مکتوب است و این
 مظلوم کچقره انرا ذکر می نمایم و نعمتهای مکتوبه سدره فخر و
 لوجه الله بر عباد الله مبذول میدارم تا بهیاس کل فانیه از انما
 باقیه محروم نمانند که شاید برخی از انها بیزوال حضرت

ذی الجلال که در دار السلام بجه او جاری شده فائز شوند بی
 آنکه آیه و مژدی طلب نمایم اما نطقی کوه الله لا یریدکم
 جزا و لا شکورا و این طعایت که ارواح و افئده غیره
 با و حیات باقیه یابند و این همان ماده است که منفر مایه نیا
 انزل علینا ماده من السماء و این ماده هرگز از ایش
 مقطوع نشود و نهاد بخود و در کل چین از شجره فضل مسرور
 و از موت حمت و عدل نازل شود چنانچه فرموده است
 سلامه طیبه کثره طیبه صلح ثابت و فرغانه فی التمار تو
 اکمل کل چین حیفت که انسان از این عطیه لطیفه خود را منع نماید
 و از این نعمت باقیه و حیات دانه خود را محروم سازد پس
 قدرین ماده معنوی را دانسته که بلکه از الطاف بدیع
 انشس حقیقی اجساد ثانی مرده حیات تازه یابند و ارواح
 پرموده بروح بی اندازد فائز شوند ای برادر من چه
 باید تا ایام باقیست از کواب باقی شیم همیشه نیم جان
 انصر جانان نوزد و همیشه نمرای تبسیان در جسد یا

و مدام ابواب رضوان مفتوح نماید آید و قسیتی که غنای لبان جان
 از گلستان قدسی با شمعانهای الهی پرواز نمایند و دیگر نغمه
 میل شنوی و نه جمال کل بسینی پس تا حمله ازلی در شور و
 تغنی است و بهار الهی در جلوه و تزیین غنیمت شمرده گوش
 قلب را از سر و شاخ او بی بسده گمن نیست نصیحت این
 عبد انجذاب و اجبای خدا را شنید و فلیقبل و من شاء
 فلیعرض ان الله کان غیاثه و عما یشاء و یری و انیت
 نعمات عیسی بن مریم که در رضوان بنحیل با بحان حلیل در علایم
 ظهور بعد فرموده در سفر اول که منسوب بتی است در وقتی
 که سوال نمودند از علامات ظهور بعد جواب فرمود و لکون
 من بعد ضیق تلك الايام تطام الشمس و القمر لا یعطی ضوءه
 و الکواکب تساقط من السماء و قوات الارض ترجح حینئذ یظهر
 علامات ابن الانسان فی السماء و ینوح کل قبائل الارض
 یرون ابن الانسان آتیا علی سحاب السماء مع قواة و مجید
 و یرسل ملائکته مع صوت السافور العظیم انتهى ترجمه آن بفارسی

اینست که بعد از تنگی و ابتلا که همه مردم را احاطه میساخت
 از افاضه ممنوع میشود یعنی تاریک میگردد و قمر از اخطای نور
 باز میماند و ستارهای سما بر ارض نازل میشوند و ارکان
 متزلزل میشود و در اینوقت ظاهر میگردد نشانههای پیر انسان
 در آسمان یعنی جمال موعود و سافرج وجود بعد از ظهور
 علامات از عرصه غیب بعالم شهود میآید و میفرماید در آن
 جمیع قبیلها که در ارض ساکنند نوحه و ندبه میسنانند و می
 خلائق انجبال احدیه را که میآید از آسمان در حالتیکه سوار بر
 بافت و بزرگی و بخشی بزرگ و میفرستد طایفه های خود
 با صدای سافور عظیم انتی و در اسفار ثلاثه دیگر که منسوب
 و مرس و یوحناست همین عبارات مذکور است و چون
 الواح عربیه تفصیل مذکور شد دیگر در این اوراق تصریح
 ننمائیم و اکتفا بیکمی از آنها نمودیم و علمای نخل چون عارف
 بمعانی این بیانات و مقصود مودعه در این کلمات نشدند و بظن
 آن متمسک شدند لهذا از شریعه فیض محمديه و از حجاب فضل

احمدیه

احمدیه ممنوع گشتند و جمال انطاکیه هم تسک بعلمای خود
 از زیارت جمال سلطان جلال محسروم ماندند زیرا که در
 ظهور شمس احمدیه چنین علامات که مذکور شد بظهور نیامد
 نیست که قرنهای گذشته و عهد با آخر رسید و انجمن بر رج
 بمقرتقای سلطنت خود راجع شد و نفقه دیگر از نفس روحانی
 در صورت الهی دیده شد و نفسهای مرده از قبور غفلت و ضلالت
 بارض باریت و محل غنایت محسور شدند و بسنوز انگیزه
 در انتظار که کی این علامات ظاهر شود و آن بیکیل مهود بوجود آید
 تا نصرت نمایند و مالها در آتش اتفاق کنند و جانها
 در سبیلش ایثار چنانچه احم و دیگر هم بهین ظنون مات از کور معانی
 رحمت نامتناهی حضرت باری دور مانده اند و بخمال خود
 مشغولند و از این عبارت گذشته بیان دیگر در انجیل است
 که میفرماید آسمان و الارض نزولان و لکن کلامی لایزم
 که معنی آن بفارسی نیست که آسمان و زمین ممکن است
 که زایل و معدوم شوند اما کلام من سرگزایل غیش شود

و همیشه

و همیشه باقی و ثابت میانه ناس خواهد بود و از این راه است که
 اهل انجیل میگویند که حکم انجیل هرگز منسوخ نمیشود و هر وقت و زمان
 که طلعت موعود با همه علامات ظاهر شود باید شریعت رفته
 در انجیل را محکم و ثابت نماید تا در همه عالم دینی باقی نماند مگر این
 دین و این فتنه از مطالب محققه مسلم است نزد ایشان و چنانچه
 اعتقاد کرده اند که اگر نفسی بهم مبعوث شود بجمع علامات عجمه
 و برخلاف حکم ظاهر در انجیل حکم نماید البته اذعان نکنند و قبول
 نمایند بلکه تکفیر نمایند و استنادهای خود را در ظهور شمس
 مشهود شد حال اگر معانی این کلمات منزله در کتب را که جمیع
 ناس از عدم بلوغ بان از غایه قصوی و سدره شفق محجوب شده
 از ظورات احدیه در هر ظهور تمام خضوع سوال میکنند و اندیشه
 بانوار شمس هدایت مبتدی میشوند و با سمدار علم و حکمت
 میکشند حال این بنده رشی از معانی این کلمات را ذکر
 نمایم تا اصحاب بصیرت و فطرت از معنی آن جمیع تلویحات
 کلمات الهی و اشارات بیانات مظاهر قدسی واقف شوند

تا از همین کلمات از بحر اسما و صفات ممنوع نشوند و از
 مصباح احسنیه که محل تجلی ذات است محبوب بگردند و قوله
 من بعد ضیق تلک الايام یعنی وقتیکه ناس در سختی
 و تنگی مبتلا شوند و این در وقتیکه که آثار شمس حقیقت و
 آثار سدره علم و حکمت از میان مردم زایل شود و زمان
 ناس بدست جمال افتد و ابواب توحید و معرفت که
 مقصود اصلی از خلق انسانیت سدود شود و علم بطن تبدیل
 گردد و هدایت بشقاوت راجع شود چنانچه الیوم مشاهد
 میشود که زمانم سرگردانی بدست جاہلی افتاده و هر
 کس که اراده کنند حرکت میدهند و در میان ایشان از محبوب
 جزایمی و از مقصود حسد حرفی نمانده و بقتی باد نای هو
 نفس غالب شده که سر جای عقل و فؤاد را در قلوب خاشاک
 نموده با اینکه ابواب علم الہی بفتح قدرت ربانی مفتوح
 گشته و جواهر وجود ملکات بنور علمی و فیوضات قدسی
 بنور و مہدی گشتند بقتی که در هر شیئی بانی از علم بار گشته

و در هر ذره آثاری از شمس مشهود شده و با همه این ظهورات
 علمی که عالم احاطه نموده بسوز باب علم را مسدود دانسته
 و اسطرار رحمت را منقطع گرفته اند بطن تنگ بسته از عوده
 الوثای محکم علم دور مانده اند و آنچه از ایشان مفهوم شود و کما
 بعلم و بابان بالفطره غبستی ندارند و در خیال ظهور آن
 نیستند زیرا که در وطن و کمان ابوابی برای آنان یافته اند و
 ظهور مظهر علم حسن اتفاق جان چیزی نافته اند پس از این
 از این گریزانند و بان تنگ و بانیکه حکم الهی را یک میدانند
 از هر گوشه حکمی صادر میشود و از سر محلی امری ظاهر و نفس
 بر یکجمله ملاحظه میشود زیرا جزیره ی الهی بخونید و بغیر از خطا
 سبیلی نخواهند ریاست را نهایت و وصول مطلوب دانسته
 اند و کبر و غرور را غایت بلوغ محسوب کرده اند و تفرقه
 نفسانی را مقدم بر تقدیرات ربانی دانند از تسلیم و رضا گذشتند
 اند و تدبیر و ریاستشغال نموده اند و تمام قوت و قدرت
 خط این مراتب را عیانند که میباید نقصی در شوکت راه یابند

خللی

خللی در عزت بهرسد و اگر چشمی از کل معارف الهی روشن
 شود ملاحظه میکند بمعنی چند را که بر مردارهای نفس عباد
 افتاده اند حال که ام ضیق و تنگی است که از دیدن مراتب
 مذکوره باشد که اگر نفسی طلب حقیقی و یا معرفتی بخواهد نماید
 نمیداند نزد کدام رود و از که جو یا شود از غایت اینکه
 راهها مختلف و سبیلها متعدد شده و این تنگی و ضیق از شرایط
 بر ظهور است که تا واقع نشود ظهور شمس حقیقت نشود زیرا که
 صبح ظهور هدایت بعد از لیل ضلالت طالع میشود نیست که در
 روایات و احادیث جمیع این مضامین هست که کفر عالم را
 فرو میگیرد و ظلمت احاطه مینماید و امثال اینها چنانچه
 مذکور شد و این عجب بواسطه شهرت این احادیث و اختصار
 دیگر متعرض ذکر عبارات حدیث نشده ام حال اگر مقصود از
 این ضیق را همچو ادراک نمایند که عالم ضیق بهرساند و یا امور را
 که بخيال خود توهم نمایند هرگز مشهود نگردد و وابسته گویند که این
 شرط ظهور نیست چنانچه گفته اند و میگویند باری مقصود

از ضیق ضیق از معارف الهیه و ادراک کلمات ربانیه است
 که در آیات غروب شمس و مریای او عباد و تنگی و سختی
 و ندانند بجهت وجه منسایند چنانچه مذکور شد که لک نطق
 من تاویل الاحادیث و ملقی علیک من اسرار الحکمه با
 هو المقصود و تكون من الذی یقسم شربوا من کاس العسل و
 العسلان و قوله تظلم الشمس لآل یحیی ضوئه و الکواکب
 تناقط من التار مقصود از شمس و قمر که در کلمات انبیا
 مذکور است منحصر باین شمس و قمر ظاهری نیست که ملاحظه
 میشود بلکه از شمس و قمر معانی بسیار اراده فرموده اند که در
 مقام مناسبت انعام معنی اراده میفرمایند مثلاً یحیی از شمس
 شمهای حقیقتند که از مشرق قدم طالع میشوند و بر جمیع کائنات
 ابلاغ فیض میفرمایند و این شمس حقیقت مظهر کلمه الهی
 در عوالم صفات و اسمای او و همچنانکه شمس ظاهری بر همه
 اشیا ظاهره از اثمار و اشجار و الوان و فواکه و معادن
 و دون ذلک از آنچه در عالم ملک مشهود است بامر معبود حقیقی

باعانت اوست و همچنین اشجار و حیوانات را تغذیه و او را
 تجزیه و کلهای علم و اقیان و ریاضین حکمت و بیان از
 حنایت و تربیت شمهای معنوی ظاهر میشود اینست که درین
 اشراق این شموس عالم جدید میشود و انهار حیوان جاری
 میگردد و بحسب احسان بوج میاید و بحجاب فضل مرتفع میشود
 و نباتات خود بر بیاض موجودات میوزد و از حرارت این
 شمهای الهی و نارهای معنویت که حرارت عجبست الهی
 در ارکان عالم حادث میشود و از غایت این ارواح
 مجزوه است که روح حیوان باقیه بر اجساد مردگان فانیه
 میزدول میگردد و فی الحقیقه این شمس ظاهری یک آیه از
 ان شمس معنوی است و ان شمس است که از برای او متعالی
 و شمس و مثلی و ندی ملاحظه نمی شود و کل وجود او قائمند و از
 او ظاهر و باور ارجع منها ظهرت الاشجار و الی خزائن
 امر با رجعت و منها بدئت المکنات و الی کنائز حکما عادت
 و اینکه در مقام بیان و ذکر تخصیص داده میشوند بعضی از

اسما و صفات چنانچه شنیده اید و شنوید نیست مگر برای
 ادراک عقول ناقصه ضعیفه و الا لم یزل و لایزال مقدس
 بوده اند از هر اسمی و نثره خواهند بود از هر وصفی و صفتی
 اسما را باحت قدشان را بی نه و لطایف صفات
 در ملکوت غنشان بسبیلی نه سبحان الله من ان یعرف
 صفاته بغیر ذواتهم او یوصف او لیاته بغیر انفسهم فحقا
 عجزت کما ذکر العباد فی عظمته و تعالی عما یم یعرفون و یطلقون
 شمس بران انوار مجسده در کلمات اهل عصمت
 بسیار شده از آنجمله در دعای ندبه میسر ماید این شمس
 الطالعه این الاقمار المنیره این الانجم الزاهره پس
 معلوم شد که مقصود از شمس و قمر و نجوم در مقام اولیه غیا
 و اولیا و اصحاب ایشانند که از انوار معارفشان عوالم
 غیب و شهود روشن و منور است و در مقام دیگر مقصود
 از شمس و قمر و نجوم علمای ظهور و قبلیه اند که در زمان ظهور رسید
 موجودند و زمام دین مردم در دست ایشان است و اگر

در ظهور شمس اخروی بضیای او متورک شدند و مقبول
و غیر روشن خواهند بود و الا حکم ظلمت در حق آنجا
جاریست اگرچه بظاہر مادی باشند زیرا که جمیع این مراتب
از کفر و ایمان و هدایت و ضلالت و سعادت و شقاوت
و نور و ظلمت منوط بتصدیق آن شمس معنوی الهی است
بر هر نفسی از علما حکم ایمان از مبدع عرفان در یوم تباہین
و احسان جاری شد حکم علم و رضا و نور و ایمان ببارہ اوضا
و الا حکم جہل و نفی و کفر و ظلم در حق او جریان یابد و این مرتبه
ذی بصری میشود است که پنجاه گاه نور ستاره محو میشود و نزد
شمس ظاهره همین قسم شمس علم و حکمت و عرفان ظاهره نزد
طلوع شمس حقیقت و آفتاب معنوی محو و تاریک میشود
و اطلاق شمس بر آن علما بمناسبت علو و شهرت و مجرب
مثل علای مسلم عصر که مشهور بلا و مستمند بین عباد و اگر چنان
از شمس الهی باشند از شمس عالیه محو بند و الا از شمس
بجین چنانچه میفرماید لشمس و القمر بجهان و معنی شمس و

بهم که در آیه مذکور است البته شنیده اید احتیاج بذکر
 نیست و هر نفسی بهم که از غصه این شمس و قمر باشد یعنی در
 اقبال باطل و اعراض از حق البته از حسابان ظاهر و بحسب
 راجع خواهد شد پس ای سائل باید بعبودة الوثقی متمسک
 شویم که شاید از شام ضلالت بنور هدایت راجع کردیم
 و از ظلمت نفی فساد نموده در ظل اثبات درانیم و از نار
 حسابان آزاد شده بنور جمال حضرت منان منور گردیم و السلام
 که لک نعیم من اثمار شجرة العلم لتکونن فی رضوان
 حکمة الله لمن المجربین و در مقامی هم مقصود از اطلاقات
 شمس و قمر و نجوم علوم و احکام مرتفعه در هر شریعت است
 مثل صلوٰة و صوم که در شریعت فرقان بعد از اخای جلال
 محمدی از جمیع احکام محکمتر و اعظمتر است چنانچه احادیث
 و اخبار مشعراست و بعلت شهرت احتیاج ذکر نیست بلکه
 در هر عصری حکم صلوٰة محکم و محسری بوده چنانچه از انوار
 مشرق از شمس محمدیه ماثور است که بر جمیع انبیاء در هر

خدا

عهدی حکم صلوة نازل شده نهایت آنکه در هر عصر قضای
 وقت بقیمتی و ادائیجی جدید مخصوص گشته و چون در هر طور بعد
 آداب و عادات و علوم مرتفعه محکمه مشرقه و اصفیه تأیید و در ظهور
 قتل فسخ میشود لکن تلویحاً با ستم شمس و قمر ذکر نموده اند
 لیلو کم ایکم احسن علماً و در حدیث بهم اطلاق شمس و قمر بر صوم
 و صلوة شده چنانچه میفرماید الصوم ضیاء و الصلوة نور
 ولیکن روزی در محلی نشسته بودم شخصی از علمای معروف
 وارد شد و بناستی این حدیث را ذکر نمود و فرمود چون
 صوم حرارت در مزاج احداث نیاید پس ضیاء که
 باشد تعبیر یافته و صلوة لیل چون برودت میطلبد لکن آن
 که قمر باشد مجرب گشته ملاحظه نمودم که آن فقیر نقطه از سحر سحر
 موفق نشده و بجزوه از ما رسیده حکمت ربانی فائز گشته
 بعد از مدتی در نهایت ادب اظهار داشتیم که جناب پنجه
 فرمودید در معنی حدیث در السن و افواه ناس من کورت
 ولیکن گویا مقصود دیگر بهم از حدیث مستفاد میشود بیان آنرا

طلب

طلب نمود ذکر شد که خاتم نبی و سید اصفیاء وین مرتفع
 فرقان را تشبیه بیا فرموده اند بعلت علو و رفعت عظمت
 و احاطه آن بر جمیع ادیان و چون در شمار ظاهره و در کن
 اعظم اقوام مقرر شده است که نیرین باشد و شمس و قمر نامیده و پند
 در شمار دین هم دو نیز مقرر گشته که صوم و صلوة باشد الا سلام
 سمار و الصوم شمسها و الصلوة قمرها باری نیست مقصود از
 تلویحات کلمات مظاہر الہی پس اطلاق شمس و قمر در این مرتب
 بر این مقامات مذکوره مآیات نازل و اخبار وارده محقق گشته
 شد نیست که مقصود از ذکر تاریکی شمس و قمر و سقوط انجم
 ضلالت علما و نسخ شدن احکام مرتفعه در شریعت است که
 مظہران ظهور باین تلویحات اخبار میدهد و جزا برابر از این
 کاس نصیبی نیست و جزا خیار رقتی نه ان لا برابریش بود
 کاس کان مزاجها کافرا و این مسلم است که در هر ظهور بعد
 علوم و احکام و اوامر و نواہی که در ظهور قبل مرتفع شده و اهل
 انصر در ظل ان شمس و قمر معارف و اوامر منور و معتمد می شدند باز

شود یعنی حکمش و اثرش تمام میگردد و حال ملاحظه فرمایید
 که اگر است آنجیل مقصود از شمس و قمر را دراک نمینودند و
 از نظر علم الهی مستفسر میشدند بدون اعتراض و بحاج لمسته
 محافی آن واضح میگشت و اینگونه در ظلمت نفس و هوای مستبد
 و گرفتار نمی شدند بل چون علم را از میسر و معدنش اخذ نمودند
 لهذا در وادی مملکت کفر و ضلالت بهلاکت رسیده اند
 و هنوز مشعر نشده اند که علامات کل ظاهر شد و شمس و قمر
 از افق ظهور اشراق نمود و شمس و قمر علوم و احکام و
 معارف قبل تاریک شد و غروب نمود و حال بحکم علم یقین
 و خاجی عین یقین بصراط حق یقین قدم گذار قل الله ثم
 ذرهم فی خوضهم یعبون تا از اصحابی محسوب شوی که میفرماید
 ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تمیز علیهم السلام
 تا جمیع این اسرار را بصبر خود مشاهده فرمائی ای
 برادر من قدم روح بردار تا بادیهای بصیده بعد
 بجزر آبانی طی فرمائی و در رضوان قرب و وصل در آئی و

نفسی با نفس الهیه فائز شوی و بقدم جسد کز انیر حل
 طلی نشود و مقصود حاصل نیاید و السلام علی من اتبع
 الحق باحق و کاین علی صراط الامر فی شاطی العرفان
 باسم الله موقوف است معنی آیه مبارکه که میفرماید فلا یستم
 ربیب المشرق و المغرب زیرا که از برای هر شمس از
 این شموس مذکوره محل اشراق و غروب است و چون
 علمای تفسیر بر حقیقت این شمسهای مذکوره اطلاع نیافتند
 لهذا در تفسیر این آیه بسیار که معطل شدند و بعضی ذکر نمودند
 که چون آفتاب در هر روز از نقطه طلوع میسپاید غیر از نقطه
 یوم قبل لهذا بلفظ جمع ذکر فرموده و بعضی دیگر گفته
 اند که مقصود فصول اربعه است که در هر فصلی چون شمس از
 محلی طلوع میشود و بجای غروب میسپاید لهذا مشارق و مغارب
 ذکر شده نیست مراتب علم عباد و باوجود این بجواب هر علم
 و لطایف حکمت چه چندان و عجبها که نسبت میدهند و
 همچنین از این بیانات واضحی محکمه متقنه غیر قشایه تعظم سما

که از

که از علامت ساعت و قیامت است و در آن نما نیست که منقرا
 اذ السماء الفطرت مقصود سماء و یا نیست که در هر ظهور و
 میشود و بطور بعد شکافه میگرد و یعنی باطل و منسوخ میشود
 بخدا که اگر درست ملاحظه شود تفسیر این سماء عظم است از
 تفسیر سماء ظاهری قدری تأمل فرمایند و بینی که سالها
 مرتفع شده باشد و جمیع در ظل آن نشو و نما نموده باشند
 و با حکام مشرقه آن مدققان تربیت یافته و از آبار و جود
 جزو گرانترانند و بعضی که چشمها جز نفوذ امرش را
 و در آن نموده و گوشها جز احکامش را استماع ننمود
 بعد نفسی ظاهر شود و جمیع اینها را بقوت و قدرت الهی
 تفریق نماید و فصل کند بلکه همه را نفی فرماید حال فکر نما
 که این عظمت یا آنچه این هیچ رعاع کمان نموده اند از
 تفسیر سماء و دیگر رحمت و مرارست انطلاعات را ملاحظه
 نما که بی ناصر و معین ظاهری در مقابل جمیع اهل ارض و قیام
 حدود الله میفرمایند با انهم ایداکه بران وجودهای مبارکه

لطیفه رقیقه وار میشود و با کمال قدرت صبر میفرمایند و بازتاب
 غلبه تحمل میسپارند و همچنین معنی تیل ارض را اوراک نما که غلام
 رحمت آن سابر قلوبیکه فیضان مکرست مبدول داشت تبدیل
 شد از ارضی آن قلوب بارض معرفت و حکمت و چه ریحان
 توحید که در ریاض قلوبشان انبات شده و چه شقایقهای حقانی
 علم و حکمت که از صددور غیرشان روینده و اگر ارض قلوبشان
 تبدیل نشد چگونه رجا لیکه حرفی تعلیم نگرفته اند و معطر اندیدند
 و بسج و بستانی قدم نکذاشته اند کلمات و معارفی علم
 ینمایند که احدی اوراک نتواند نمود گویا از تراب علم
 سردی سرشته شده اند و از آب حکمت لدنی عجین گشته اند
 اینست که میفرماید العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و ان
 نحو از علم است که محدود بوده و هست نه علوم محدود که
 افکار مجرب کدره احداث شده و انرا کابی از هم سرت
 میسپارند و بر دیگران افکار میسکنند ایکاش صدرهای عباد
 از نقوش این تحدیدات و کلمات مظلله پاک و مقدس

مشهد

شد که لعل تجلی انوار شمس علم و معانی و جواهر اسرار
 حکمت لدنی فانی و ربوبیت حال ملاحظه نما اگر این اراضی جز
 وجود تبدیل نیست چگونه محل ظهور اسرار احدیه و بروز
 جواهریه میشد نیست که میفرماید یوم تبدل الارض
 غیر الارض و از نعمات جود ان سلطان وجود ارض ظاهر
 بهم تبدیل یافته لو انتم فی اسرار الطور تفکرون و دیگر
 معنی این آیه را ادراک نما که میفرماید و الارض جمیعاً قبضه
 یوم القيمة و السموات مطويات بيمينه سبحانه و تعالی عما
 يشركون مضمون این آیهست که همه زمین اخذ شده در
 اوست روز قیامت و آسمان چپیده شده در دست
 اوست حال قدری انصاف میخواهد که اگر مقصود اینست
 که مردم ادراک نموده اند چه حسن بران مرتب شود و
 این ستمت که حق منبع دستی که مرنی شود بصیر ظاهر و
 این امورات شود منسوب بذات نیست بلکه کفریت
 محض و فکیت صرف اقرار بر چنین امری و اگر بگوئی منظر

امر او هستند که در قیامت باین امر مأمور میشوند اینهم لغایت
 بعید است و بنیاده بلکه مقصود از ارض ارض معرفت و علم است
 و از سموات سموات ادیان حال ملاحظه فرما که چگونه
 ارض علم و معرفت که از قبل مبوط شده بود بقضه قدرت
 و اقتدار قبض نمود و ارض منبسطه تازه در قلوب عباد مبوط
 فرمود و ریاحین جدید و گلهای بلیغ و اشجار نئی از صدف
 غیره انبات نمود و همچنین ملاحظه کن که سموات ادیان هر
 در قبل چگونه در زمین قدرت پیچیده شد و سمار بیان بامر
 الهی مرتفع گشت و بشمس و قمر و نجوم او امر بدیعه جدیدی باین
 یافت این است اسرار کلمات که بیجا بکشف و ظاهر گشته
 تا در اک صبح معانی فسرمانی و سرجهای ظنون و وسوسه
 و شک و ریب را بقوت توکل و انقطاع خاموش نمائی
 و مصباح جدید علم و یقین در مشکوه قلب و دل برافروزی
 و از جمیع اینکلمات مرموزه و اشارات لغزیه که از مصداق
 امریه ظاهر میشود مقصود امتحان عباد است چنانچه مذکور

شد تا معلوم شود اراضی قلوب جیهه غیره از اراضی جرزه
 فائیه و همیشه این ارستت الی در میان عباد بوده چنانچه در
 کتب مسطور است و همچنین آیه قبله را ملاحظه فرمائید که
 بعد از هجرت شمس نبوت محمدی از مشرق بطریق بصری روبرو
 بیت المقدس توجه میفرمودند در وقت صلوة تا آنکه بیرون
 بعضی سخنها می نداشتند بر زبان راندند که ذکرش شایسته
 این مقام نیست و سبب تطویل کلام میشود باری آنحضرت
 بسیار مکرر شدند و بطریق فکر و تحسیر در سنانظر میفرمودند بعد
 جبرئیل نازل شد و این آیه تلاوت نمود قد نری قلب
 و جهک فی السما فلو لکنک قبله ترضیها تا آنکه در یومی آنحضرت
 با جمعی اصحاب بفرضیه ظهر مشغول شدند و دو رکعت از نماز
 بجا آورده بودند که جبرئیل نزول نمود و عرض کرد قول و
 شطر المسجد الحرام در آشنای نماز حضرت از بیت المقدس
 انحراف جسته بکعبه مقابل شدند فی الحین تزلزل واضطرار
 در میان اصحاب افتاد بقسمی که جسمی نماز را بر هم زده

اعمال

اعراض نمودند این فتنه نبود مگر برای امتحان عباد و الا
 سلطان حقیقی قادر بود که هیچ قبله را تغییر ندهد و در آن عصر
 هم بیت المقدس را قرار فرماید و این خلعت قبول را از وی
 سلب نماید چنانچه در عهد اکثری انبیاء که بعد از موسی مشی
 رسالت شدند مثل داود و عیسی و دین آنها از انبیای
 اعظم که ما بین این دو نبی آمدند هیچ حکم قبله تغییر داده نشد
 و همه این مرسلین از جانب رب العالمین مردم را توجیه
 به انجست امر میفرمودند و نسبت به همه اراضی هم باین سلطان
 حقیقی مکیست مگر بر ارضی را که در ظهور منظر سر خود تخییر
 بامری دهد چنانچه میفرماید و منه المشرق و المغرب فانما تولوا
 فثم وجه الله باوجود تحقق این امور چه استدلیل شد که سبب
 جزع و فرغ عباد شود و علت تزلزل و اضطراب اصحاب
 گرد و غبار اینگونه امور که سبب وحشت جمیع نفوس است
 واقع نمیشود مگر برای آنکه کل بحکام امتحان الله و آیند تا صاف
 و کاذب از هم تمیز و تفصیل یابد اینست که بعد از اختلاف

ناس میفرماید و ما جعلنا القبلة التي كنت عليها الا لنعلم من
 تتبع الرسول ممن نقبل على عقبيه که مضمون آن اینست ما
 نکردیم و ایندیم و برهم نژدیم قبله را که آن بیت المقدس
 باشد مگر آنکه بدانیم که متابعت تو مینماید و که راجع برعقبه
 میشود یعنی اعراض مینماید و اطاعت نمی کند و صلوة را
 باطل نموده و سر از نماز محمد مستغفرة فرست من قسورة
 اگر قدری تأمل رود در همین مطلب و بیان ابوابهای معانی
 و تبیان مفتوح بسینید و جمیع علم و سر از آنرا حجاب مشاهد
 فرماید و فیت این امور مگر برای تربیت و خلاصی نفوس
 از قفس نفس و هوی و آلا آن سلطان حقیقی لم یزل بذات
 خود غنی بوده از معرفت موجودات و لایزال بکیونت خود
 مستغنی خواهد بود و از عبادت محکمت یک نیم از غمای او
 جمیع عالم را بخلع غما مضطر نماید و یک قطره از بحر وجود او تنها
 هستی را بحیات باقیه مشرف فرماید و لیکن چون مقصود
 امتیاز حق از باطل و شمس از ظل است این است که در

حين امتحانهای منزله از جانب رتب العزّه چون غيث
 باطل جاريت اگر قدری در انبسیای قبل و ظهور ایشان
 تعقل رود امر بسیار بر اهل دیار سهل شود بقسمی که از افعال
 واقوایک مخالف نفس و هوای است محجب نمی مانند و همه
 حجات را بنارسد ره عسرفان محرق نمایند و بر عرش
 سکون و اطمینان سیرج شوند مثلاً موسی بن عمران که یکی
 انبسیای مظهر و صاحب کتاب بود در اول امر قبل از شب
 روزی در سوق میسکدشت دو نفر با یکدیگر معارضه نمودند
 یکی از آن دو نفس از موسی استمداد جست انخرفت او را
 اعانت نموده مدعی را قبل رسانید چنانچه در کتاب معلوم
 و ذکر تفصیل مایه تعویق و تعطیل مقصود میشود و انخیزد در مدینه
 اشتها را یافت و انخرفت را خوف غالب شد چنانچه
 کتابست تا آنکه بخبر آن المنا یا مرون بک لقتلو که مخبر شد
 و از مدینه بیرون تشریف بردند و در مدینه خدمت شعیب
 اقامه فرمودند و در مراجعت وادی مبارکه که بر سرینا

باشد و ارد شد و تجلی سلطان احدیه را از شجره لایق
 و لا غریبه مشاهده نمود و ندای جانفرای روحانی را از نار
 موقده ربانی استماع فرمود و مأمور به هدایت نفس
 فرعونی گشت تا مردم را از وادی نفس و هوای نجات دهد
 بصحرای دلفنرای روح و هدی وارد نماید و از سلسل
 انقطاع جمیع من فی الابداع را از حیرت بعد از تسلیم
 قرب رساند و چون در منزل فرعون وارد شد و تبلیغ نمود
 با آنچه مأمور بود و فرعون زبان به بی ادبی گشود و گفت
 ایما تو نبودی که قتل نفس نمودی و از کافران شدی مثل
 اینکه رب العظمه خبر داد از لسان فرعون که موسی عیسی
 نمود و فعلت فعلتک انتی فعلت وانت من الکافرین
 قال فعلتها اذ اوانا من الضالین ففررت منکم لما خشکم فوب
 لی ربی حکماً و جسیلی من المرسلین حال تفکر و رستنهایی الهی
 و بدایع امتحانهای او کن که نفسی که معروفست بقتل نفس
 و خود هم آسرا بر ظلم نماید چنانچه در آیه مذکور است